



سخرنانی ارتباط ۸۹
حاج حسین خوش لجه

ارتباط ۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

العبد المؤيد، الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و

بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد

الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و بركاته

من در قم به شما قول دادم که آنجا از ارتباط صحبت

کنم، حالا امروز می خواهم صحبت کنم. ببین این ها

همه ارتباط به هم دارد، می گوید: «السلام على الحسين

و علی بن الحسین و اولاد الحسین و اهل بیت الحسین و اصحاب الحسین»، همه این‌ها ارتباط دارند. ببین اصحاب امام حسین به حسین ارتباط دارد، قربانتان بروم، شما باید خیلی روی ارتباط فکر بکنید. گفتم که شما یک نگاهی در این دنیا بکنید، تمام این‌ها که گناه کار شدند، طاغوت شدند، از ولایت جدا شدند، از ارتباط جدا شدند، ارتباطشان قطع شد. یک وقت شما خیلی عبادت می‌کنی، مکه می‌روی، عمره می‌روی، همه جا می‌روی، ارتباط نداری. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، ما در هر صحبت‌مان ایشان را چیز [یاد] می‌کنیم. می‌گفت: مانند ابن ملجم یا نبود، یا کم نظیر بود، چقدر عبادت می‌کرد؟ صورتش از این طرف پینه، از

آن طرف پینه، عبادت داشت، ارتباط نداشت. تند می شود؛ شما عبادت دارید، ارتباط هم داشته باشید. یک وقت مردم آدم را گول می زنند، یک وقت نفس آدم، آدم را گول می زند. یک وقت مردم گول می زنند، گفتیم پیرو بدعت گذار نباش. یک وقت نفست گولت می زند، یک خیر و خیراتی می دهی، یک مشهدی می روی، یک زیارتی می روی، آن می شود برای ارتباط، ارتباط نداری. بین با تمام عبادتهایش این ارتباط نداشت، من یکی دو تا مثال بیاورم تا حرفم را بزنی. بین شیطان دیگر، شیطان خیال نکن [کم جایگاهی داشته]، خب او هم آدم بوده، نه که حالا [آدم] دیگر، عزازیل بوده مثلاً، نمازهایی کرده چقدر طول کشیده، هزار سال نمی دانم

چه، می دانید خودتان که، ارتباط نداشت. کجا ارتباطتان قطع می شود؟ موقعی که شما امر را اطاعت نکنید. من به نظرم که هشتاد و چند سالم است، که حالا عصاره همه حرفها این است که شما موقعی که امر را اطاعت نکردی ارتباطت قطع می شود. حالا یکی می رود امر خلق را اطاعت می کند، یک وقت امر دلت را اطاعت می کنی قربانت بروم، فدایت بشوم. شما قلبت، تمام اشیاء بدنت باید که مواظب ارتباط باشید. تمام این عالم به هم وصل است، تمام این دنیا به هم وصل است، کجا نامحرم می شوی؟ آن موقع که ارتباطت قطع می شود. چند دفعه گفته ایم این را دیگر، ببین عباس عموی حضرت زهراست، محرمش است، ارتباط ندارد.

چرا؟ رفت طرف خلق. خیلی مواظب باشید، عبادت چیزی نیست که، ارتباط مهم است.

شما باید امام حسین را بشناسی، ارتباط داشته باشی. علی بن موسی الرضا را بشناسی، چطور بشناسی؟ بدانی علی بن موسی الرضا امر خداست، امام حسین امر خداست، ولایت، امر خداست. شما باید مواظب باشی از امر ارتباطت قطع نشود، کجا قطع می شود؟ آن موقع که گناه کنی. آن وقت یک محرم خلقی داریم، یک محرم دل داریم، یک محرم خدا داریم، یک محرم اشیاء داریم، یک محرم ممکنات داریم، از این محرم ها خیلی زیاد است.

بین عیسی خیلی مهم است، ما یک عیسایی می شنویم. چقدر زحمت کشید؟ چقدر با این بت پرست ها زحمت کشیده؟ چقدر اجر برده؟ حالا می خواهد خدا احترامش کند. بین امیرالمؤمنین می گوید من پاسخ می دهم، خدا هم پاسخ به شما می دهد. خیال نکنید [نمی دهد]، اصلاً ائمه و خدا پاسخ پیش شان است، در قدرتشان است. خودش که نمی خواهد، می خواهد به تو بدهد. حالا می گوید چه چیز آوردی؟ برو تا آسمان چهارم، [می گوید] یک سوزن و نخ، [گفت] برو نگهش دار. دید ارتباطش با سوزن و نخش است. مگر این نیست که مریم در خانه خداست دارد عبادت می کند؟ غذا برایش می آید، سه وعده غذا می آید

برایش. حالا می‌گویند «اخرج»، خارج شو. خارج شو، تو رفتی ارتباط پیدا کردی. خدایا [برای] من آنجا غذا می‌آمد، حالا این که به من دادی [عیسی] خودت می‌گویی [آیات است]، خودش می‌گوید من آیاتم. آیات خیلی مهم است، این دنیا این چیزها که تویش است نباتات است؛ اما آیات به غیر نباتات است، توجه کنید. حالا می‌گویند تو یک قدری میل رفت پیش عیسی، «اخرج» از خانه خارج شو. تو که سر اندر پایت دنیا است، تو خارج هستی، نه که خارجت کند. پس چرا؟ ارتباط نداری، ارتباط، ارتباط، ارتباط. حالا چه می‌گویند؟ برو درخت را تکان بده، خرما بریزد بخور. قربانتان بروم، خدا با هیچ کس قوم و خویشی ندارد. ما همه در قدرت

خداییم، همه به اصطلاح بنده خداییم، همه را خدا خلق کرده. حالا ارتباط بالا می‌رود، حالا تو محرم می‌شوی به آسمان، محرم می‌شوی به عرش خدا، محرم می‌شوی به خانه زهرا. محرم می‌شوی، ارتباط، ارتباطات را قطع نکن عزیز من، ارتباط با حضرت زهرا داشته باش. خانم‌های عزیز هم همین جورند، آنها هم باید ارتباط داشته باشند. نه که این قدر خانم ارتباط با تجدد پیدا کنی، والله ارتباط قطع است. من به مردها هم می‌گویم، وقتی تجددی شدی ارتباط قطع است عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم. عزیزان من بیایید گوش بدهید، هم گوش بدهید، هم بنویسید، هم بفهمید، هم عمل کنید. یک صلوات بفرستید.

ببین تمام این ممکنات خدا تا حتی اشیاء، اشجار نه اشرار، یعنی درخت‌ها، گلابی‌گونه، سیب‌گونه، نمی‌دانم موزگونه، تمام این‌ها دارند امر را اطاعت می‌کنند. امرشان خیر است، آن که نمی‌تواند یک کارهایی بکند، امرش خیر است. این درخت ببین، گلابی‌گونه ببین گلابی می‌دهد، آن انار می‌دهد، این انجیر می‌دهد. این‌ها چیست؟ وقتی نگاه می‌کنی زمستان خشک است، یواش یواش رشد می‌کند، آن رشدش ارتباط است، به شما میوه می‌دهد. تو چه خیری به مردم می‌دهی؟ آقا جان ما چه خیری داریم؟ خدا می‌داند این قدر من در راه التماس کردم خدایا اخلاق به من بده، خدایا این جوان‌ها آمدند، به یک فکری آمدند، خدایا

مبادا من این‌ها را ناراحت کنم. خدایا کمکم کن. شما را می‌خواهم، دوست دارم، اما حرف بشنوید قربانتان بروم. من به تمام آیات قرآن می‌فهمم که یک قدری که مثلاً خدشه‌ای می‌خواهد به شما بخورد، من خلاصه آگاهتان می‌کنم. الان هیچ چیز بهتر از این نیست که ما ارتباطمان را با ائمه طاهرین [حفظ کنیم]، ارتباط داشته باشیم، آنها آمادگی دارند. چرا امام حسین با همه این مصیبت‌هایش می‌گوید «هل من ناصر»، بیا این‌جا؟ آمادگی دارد به تو بدهد. خود حضرت زهرا هم همین جور است، خود حضرت معصومه هم همین جور است. تمام ائمه همه آمادگی دارند، دارند دعوتتان می‌کنند، چرا می‌روید طرف خلق؟ چرا ارتباطت را قطع می‌کنی؟ ای

بدبخت بیچاره، تو بیچارگی ات را به دینم نمی فهمی، فردای قیامت می فهمی. چرا امام صادق می گوید ما را نشناختید، وقتی جان بیاید این جایتان [می فهمید]؟ حالا جان می آید، داری جان می کنی، نگاهت به آن بالاست، دیگر از زمینی ها قطع شدی، حالا می فهمید زهرا کیست خانم ها، حالا می فهمید حسین کیست عزیز من، حالا می فهمید علی بن موسی الرضا کیست، حالا می فهمی امام صادق کیست، حالا می فهمی امام زمان کیست. آن موقع می فهمی، دیگر به دردت نمی خورد، تو جدا شدی. بیا عزیز من تا جدا نشدی ما این ها را بشناسیم.

چرا به شما می گوید که انتظارالفرج افضل عبادت است؟ برای چه می گوید؟ تو عبادت نمی کنی که، افضل

حج است، افضل عمره است، افضل نماز شب است، افضل عبادت است، افضل انفاق است، افضل شجاعت است. هر چه که می‌گویی انتظارالفرج افضل است، یعنی چه؟ اگر این را فهمیدی درست است، اگر نفهمیدی هم درست است. یعنی انتظار ایشان را بکشی، هیچ انتظاری از خلق نداشته باشی. حضرت می‌گوید انتظارالفرج افضل عبادت است، خوب، تو عبادت می‌کنی امام زمانت را نمی‌شناسی، چه فایده‌ای دارد؟ چقدر عبادت می‌کنند؟ شما که مکه رفتید، پر شده، من دیدم مثل نی قلیان است پایش، بس که عبادت می‌کرد، بس که این جور می‌کرد. چرا می‌گوید کافرو مرتد است؟ ارتباطش از ولایت قطع است، بیایید

ارتباطتان را از ولایت قطع نکنید عزیزان من. تمام این اشیاء ارتباط دارند، تا حتی حضرت معصومه ارتباط دارد. من به شما گفتم که حالا دوباره تکرار می‌کنم آقایانی که نبودند [بشنوند]، از آنهایی هم که بودند [عذر می‌خواهم]. من نمی‌خواهم حرف تکراری داشته باشم، اگر هم دارم یک وقت می‌خواهم آن حرف را با این جور کنم و الا تکراری من نمی‌خواهم داشته باشم.

گفتم که حاج دارابی این بنده خدا شخصیتی شده، اولها چیزی نداشتند و آبجی‌اش را دادند به یک قلعه نشین. وقتی آمده بود مثلاً از این شلیته‌ها داشت دورش، کردها و این‌ها دارند. این را من مهمانشان کردم، من این جور آدمها را خیلی احترام می‌کردم؛ اما یک داداش داشتم

برعکس من. گفت که آره ما گویا هزار و پانصد تومان، چنین چیزی داریم، می‌خواهیم یک روپوش بیندازیم روی [قبر] حضرت [معصومه]. گفتم خانم این نمی‌شود که، تو بده به من بدهم به یک سید. باز من به شما اطمینان دارم که یک چیزی می‌دهید از من بازخواست نمی‌کنید، اما من به این زودی چیزی نمی‌گیرم [از کسی] که او نمی‌شناسم. پاشدم گفتم پاشو برویم، این مهمان ما بود، بردم در این بزازی یک پیراهن گرفتم مال آن سید، یکی گرفتم برای دخترش، یکی گرفتم برای زنش، خلاصه پانصد تومان شد، من اشتباه کردم گفتم هزار و پانصد تومان. ما پاشدیم رفتیم، گفتیم برویم، رفتیم آنجا ما پانصد تومان چیز خریده بودیم،

این بیست تومان داد به آن سید، شد پانصد و بیست تومان. ما آمدیم، ما آن خانه که دم گذر جدا بود یک اتاق من داشتم، یکی هم دست بابا و ننه ام بود، یکی هم داشتیم مال مهمان بود، [مال این بود که] مهمان به ما برسد، یک خرده درستش کرده بودیم. ما وقتی مهمان به ما می رسید، این ها را، خانم ها در آن اتاق بودند، مردها را هم این اتاق [جا می دادیم]، خودم هم می رفتم اتاق بابایم. ما دیدیم صدای این بلند شده، به قول بچه ها ببخشید دهاتی، داد می زند، یک صدای به قول ما بلندی هم داشت. ما گفتیم حاج دارابی این آقای آل طه به من گفته اگر کسی یک وقت مریض بود بیا، فوراً تلفن می زنم که نمی دانم بالاخره به شما راه

بدهند. حالا چراغ روشن کردیم، رفتیم و یک خرده گریه کرد و گفت من دیشب خوابیده بودم، گفتم این پسر دایی چه کرد؟ چهل سال هم بود نیامده بود قم، چهل سال. من بعد چهل سال آمدم، می خواهم روپوش [روی قبر] بیندازم، پسر دایی این کار را کرد. من خوابیدم، تا خوابیدم، خواب دیدم وارد صحن شدم. دیدم بی بی معصومه، به زنها می گفت بی بی، با دو سه تا، پنج شش تا بی بی آنجاست. یک دفعه گفت که برو به این سکینه قلعه نشین بگو بیاید، در قلعه هم می نشست. گفت یک لوحی است جلوی حضرت، به آن نوشته شده بود. ببین حساب های شما می گویم به شما، شما قلمتان با لوح باشد، من مطلعم که می گویم، بی خودی نمی گویم

قلمت باید به لوح باشد. این چیزی که می نویسی باید به لوح باشد، لوح و قلم باشد، یعنی با امر بنویسی قربانت بروم. این لوح، قلم باید به آن باشد. هیچ، گفت ای سکینه قلعه نشین پانصد و بیست تومان به توسط، (از این حرف یک خرده خوشم آمد، به توسط حاج حسین) به ما رسید. من نه این که خوشم بیاید حاجی شدم، حاجی گری ام قبول شد خوشم آمد. حالا گوساله نبودم، خوک و سگ نبودم، از این جا خوشم آمده، نه حالا عبادتم قبول شده نه والله. خوک و سگ نبودم، گفت حاج حسین، آخر، هرکسی در فکر خودش است.

بین حضرت معصومه هم ارتباط دارد با ما، حرفم سر این است. ارتباط دارد که تو این را می دهی این را

می ستانی. آنها دارند تو را می بینند، تو چرا نمی بینی آنها را؟ ما چرا نمی بینیم؟ مگر اشیاء ارتباط ندارند؟ همه چیز ارتباط دارد، همه این ها می گویند لاله الا الله. شما اگر گوش شنوا داشته باشید، والله بالله کوه می گوید لاله الا الله، درخت می گوید لاله الا الله، سنگ می گوید لاله الا الله، اشیاء می گویند لاله الا الله. تو گوش شنوا داشته باشی آن است اما در صورتی که گوش تو به لهو و لعب عادت نکرده باشد، آن درش مهر خورده، به دینم، آن لاله الا الله اشیاء را نمی شنوی. بیایید بابا این چیزها را باور کنید، اصلاً وقتی آدم می رود [در فکر]، من یک پاره وقت ها وحشت می کنم. یک مرتبه ساکت می کند، می بینم همه دارند [می گویند] لاله الا الله، همه دارند

حرف می‌زنند، همه دارند امام را که جان دارد [اطاعت می‌کنند]، همه دارند لولش می‌خورند [می‌جنبند]، نگاه می‌کنم به اشیاء، همه دارند دارند ذکر می‌گویند، چرا توجه ندارید شما؟ ارتباط یعنی این قربانتان بروم،

این نیست که ما هر روز ارتباط بزنیم. ممکنات خدا همه با هم ارتباط دارند، اما من [ندارم]. بدبخت بیچاره وقتی تو ارتباطت را قطع کردی با تمام ممکنات قطع کردی، با عرش خدا قطع کردی، با آسمانها قطع کردی، با کرات قطع کردی، با تمام نباتات قطع کردی، با تمام این خلقت قطع کردی. ارتباط را قطع کردی، مگر ارتباط قطع کردن این طور ساده است؟ چرا ارتباطمان را قطع می‌کنیم؟ تو هماهنگی با همه این دنیا، ببرم بالاتر؟

هماهنگی با عرش خدا. هماهنگی، راحت می دهد. چطور بعضی ها را راه می دهد، تو را راه نمی دهد؟ می زنی بالا از هفت طبقه آسمان می روی بالاتر، این چیزی نیست. خب خدا دعوت کرده رفتی آنجا، به تو مربوط نیست که، تو یک دعوت نامه داشتی. اما تو دعوت به چه داری؟ تو دعوت خلقی داری، دعوت گناهی داری، دعوت جنایی داری. تو دعوت نداری که بروی در عرش، بروی بالا در آسمان، عرش خدا، دعوت نمی کند که. حضرت زهرا چرا عمویش را دعوت نکرد؟ چرا او را نپذیرفت؟ حالا چهار روز سلمان را ندیده می پذیرد او را. زهرای عزیز ولایت پذیرایی [کن] است یعنی پذیرایی از ولایت می کند، راهش می دهد.

پشت پا بر عالم امکان زدم من دست بر دامن
زهرا زدم

امکان را نشانت می دهد، به تمام آیات قرآن، بهشت را نشان داد، فردوس را نشان داد، کجا می روی؟ تو اصلاً میل نداری به فردوس، میل داری به نمی دانم دیگر حرف بزنم خوشم نمی آید. تو میل به نمی دانم لهو و لعب داری، برو آرام بشو. عزیز من، قربانت بروم، خیلی کلاه سر ما می رود. شما اگر چهار نفر سلام به تو بکنند، احترامت کنند آدم عوض می شود. اما من نه، من عوض شدنی نیستم، من به دینم همه شما که هیچ، تمام این ایران بیایند یا نیایند برای من فایده ای ندارد. من وظیفه دارم یک چیزی را برای شما نقل کنم، چرا؟

من کسی را مؤثر نمی دانم، «لا مؤثر فی الوجود الا الله»، اصلاً هیچ وجودی در تمام این دنیا پیش من وجود نیست. اما شخص را احترام می کنم، الان این قدر عز و التماس کردم، مبادا من به این ها تندی کنم، مبادا احترام [نگذارم]. این حرف غیر آن است، ایده به غیر دیدن است، آقای دکتر عزیز. ایده به غیر دیدن است، ایده باید خدا و امام زمان باشد اما آدم باید مردم را احترام کند. به تمام آیات قرآن اگر یک نفر از دست من یک ذره ناراحت بشود، من شب خوابم نمی برد، این را بگویم. نه خیال کنید من می خواهم چیز کنم، من حرفم را دارم می زنم، من دارم حرف را پرورش می دهم. یک وقت خیال نکنید، یک ذره شماها ناراحت بشوید من

ناراحتتم. نه شما، بچه کوچکتان، خانم‌هایتان اگر یک ذره ناراحت بشوند من ناراحتتم. چرا من ناراحتتم خانم شما [ناراحت باشد]؟ من با خانم شما ارتباط ندارم، تو ناراحتی، من ناراحتی تو را نمی‌خواهم. دعا می‌کنم می‌گویم خانم‌هایشان خوب باشند، دلشان با هم مهربان باشد، این قدر از این کارها می‌کنم که نگو. ببین من چه دارم می‌گویم، متوجهی؟ اگر بخواهم خانم‌هایتان سالم باشند، من که سر و کار اصلاً [با خانم‌ها ندارم]، سر و کار من حالی‌ام نیست چه چیز است. پس خلاصه هزینه‌ای دارد قربانتان بروم، شما عرشی هستید نه فرشی. خیلی افقت باید بالا باشد اگر یک ذره ارتباط قطع شد بدان ارتباطت با این اشیاء

قطع است، ارتباط با آسمان قطع است، ارتباط با ملائکه ها قطع است، ارتباط با اصحاب امام حسین قطع است. از همه چیز ارتباط قطع است، به چه ارتباط می کنی؟ به خلق. خیلی توجه کنید قربانتان بروم، فدایتان بشوم، عزیزان من، بیا حرف بشنو. تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک، تو جسمت خاکی است، روح باید ولایت باشد.

یک آیه ای است می گوید «و نفخت فیه من روحی»، یعنی چه؟ یعنی از روح خودم دمیدم. به چه کسی دمیده؟ به تو دمیده، به آدم دمیده. آدم که ترک اولی کرد، پس به تو دمیده، به همه شما دمیده. حالا باید چه کنیم؟ حالا باید این روحی که به تو دمیده شده، آن را

رویش حکم گذاشته، رویش امر گذاشته، امر را اطاعت کنی. تو ببین نه، اصلاً از ملک می‌زنی بالا، از تمام انبیاء می‌زنی بالا، چرا؟ روح خودش را به تو دمیده، به انبیاء عصمت داده اما به شیعه روح خودش را دمیده. چرا؟ آمد سفارشت را کرد، گفت اگر توهین به او بکنی، من یک خانه دارم این جا در عالم، این را هم خراب کردی. یک چنین گناهی به تو می‌دهد، چرا؟ چرا به یک مؤمن [توهین کردی]؟ چون که او روح شده، روح خدا شده. تو روح خدایی، چرا توجه نمی‌کنی؟ باز یک حرف‌هایی می‌زند، بابا، مگر نمی‌گویند روح دمیده؟ کجا دمیده شده روح؟ روز الست. این که امیرالمؤمنین را معلوم کرد، این همه خدا [به پیغمبر] گفت هیچ کاری نکردی علی را

معلوم کن، می خواهد ما از زمان این به این طرف دیگر به عمر نگوئیم خلیفه، به یکی دیگر نگوئیم این، به آن نگوئیم خدا، به آن نگوئیم این. نمی توانم که حرفم را بزنم که، چه شد؟ مگر این شناسایی علی است که بگوید بلندش کن، نشان مردم بده؟ این شناسایی امیرالمؤمنین شد؟ شما این را می بینی؟ این را می خواهد ببینی دنبال کس دیگر نروی، عزیز من. خدا گفت بلندش کن، ببینند این است، نروند دیگر یک مشابه درست کنند. خب رفتند کردند، حالا چه می گوید؟ حالا می گوید مرتد و کافر شدند. مشابه درست کن، مرتد و کافری، ای عمر و ابابکر، ای هارون، ای مأمون. ما به کسی کار نداریم عزیز من، ما تاریخات اسلام را داریم نقل

می‌کنیم. مشابه [درست] نکن قربانت بروم من. دوباره تکرار می‌کنم، من عقیده‌ام را می‌گویم، مگر امیرالمؤمنین این جور بود که حالا بیاید در دنیا معرفی‌اش کند؟ امیرالمؤمنین می‌گوید آدم را سرشته، آدم سرشت کن است، آدم کجا و [او کجا؟] آن موقع که امیرالمؤمنین را بلند کرده چه زمانی بوده؟ بگویید به من دیگر، چه زمانی بوده؟ بعد از این که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند. حالا امیرالمؤمنین را سر دست آورده، آن وقت می‌گوید «الیوم اکملت لکم دینکم»، دین این است ای مردم عالم، دنبال کس دیگر نروید. مشابه درست نکن، پی کسی نرو، کسی را مؤثر ندان. این افشای ولایت نیست، افشای قدردانی از ولایت است. به

تمام آیات قرآن درست می‌گوییم. این افشای چیست؟
قدردانی از ولایت است، مگر این افشای ولایت است؟
صلوات بفرستید.

افشای ولایت این است که خدا کرده، خطاب می‌کند به
انس و جن، به تمام عبادت‌کننده‌های عالم، نه دنیا.
دنیا را من سر و کار ندارم اصلاً، مثل این که می‌خواهم
حرف بعضی‌ها را نزنم، حرف دنیا را هم نمی‌خواهم بزنم
اما خب می‌زنم، نه دنیا. افشای ولایت این است که خدا
کرده، می‌گوید عبادت انس و جن کنی این را به «الیوم
اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، به رو
می‌اندازمت در جهنم. خدا نه عبادت تو را می‌خواهد که
چنین نماز شب می‌کنی، دو سفر کربلا و مکه می‌روی، به

خیالت تخم دو زرده کردی. بیا آرام شو، بیا با تانی حرفها را گوش بده، با عقیده قبول کن. چه کار می کند خدا؟ یعنی عبادت انس و جن علی است. زحمت تمام انس و جن، امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، وصی رسول الله است. تو پی چه کسی می روی؟ ارتباط یعنی این.

یکی از این منبری های خیلی به اصطلاح مبرا آمده بود خانه ما، آره می گفت من این را گفته ام. گفتم اشتباه کردی گفتمی، گفتم شما اهل تسنن را تشویق کردی. گفت چرا؟ ما روایت داریم که پیغمبر وقتی امیرالمؤمنین را بلند کرد، روی دست بلند کرد گفت هر کسی این را الان قبول کند اهل بهشت است. اول کسی که آمد خدمت [امیرالمؤمنین] عمر بوده، چرا طاغوت است؟ ببین من

نمی‌خواهم حرف رسول‌الله را چیز [نفی] کنم. [می‌گویند] ارتباط داشته باش [با علی، با امیرالمؤمنین، اگر ارتباط داشت طناب گردنش می‌انداخت؟ اگر ارتباط داشت زنش را می‌زد؟ شما پی بی‌اعتبار دارید می‌روید. شما، بیشترمان دنبال بی‌اعتبار می‌رویم. یعنی چه؟ اگر ارتباط نداشته باشد اعتبار هم ندارد، اعتبار هم ندارد به درد نمی‌خورد. آدم بی‌اعتبار به درد نمی‌خورد که، آدم باید اعتبار داشته باشد، اگر اعتبار نداشته باشد به درد نمی‌خورد. این چیزها را گفتم به حاج آقا، گفتم برو در گاراژ، این حرفها یعنی چه؟ پس حرف پیغمبر درست است یا نه؟ اصل [ارتباط است] باباجان به داد من برسید، [عمر] ارتباط ندارد، به اصطلاح خودش ارتباط

داشت یعنی این حرف را زد. حالا کسی جلوی شما ایستاد، تو دهنی به او زد، یک غلام سیاه [بلال]. چرا تو جوابگو مردم نیستی؟ چرا هرچه به تو می گوید مدام خب، خب می کنی؟ چرا پی این هستی یکی برود جلو بدوی دنبالش؟ چقدر دنبال بعضی ها دویدید؟ مگر گوسفندی که تا می گوید هین بدوی دنبالش؟ بفهم من چه می گویم، من نمی توانم یک حرف را خیلی افشایش کنم، تو بفهم من چه می گویم. حالا بلال بود، گفت بیا خانه برایت بخریم، زن برایت بگیریم، در رأس کار بگذاریم تو را. گفت اذانی که باد به پوست تو بیفتد نمی گویم، یعنی چه؟ یعنی تو می خواهی با اذان، با من مردم را گول بزنی. همه جا در هر مجلسی نروید، شما در

یک مجلس‌هایی می‌روید، چهار تا جوان هم به واسطه تو می‌آید. آنها را آن طرف گول می‌زند، تو فردای قیامت گیری عزیز من، بگیر جلوی پایت را. گفت مگر تو جلوی رسول الله «بخ بخ یا علی» نگفتی؟ گفت پس تو چه می‌گویی که من خلیفه‌ام؟ گفت به این کارها کار نداشته باش. حالا می‌گویند که به این کارها کار نداشته باش، آره، ایشان درست است و فلان است و بیسار است. نادرست را برایت درست می‌کنند، بفهم. او هم خیلی زدش، آخر می‌گویند عمر دو متر قدش بوده، مردک خیلی رفتم بگویم خراست، الان خر می‌گویند چرا گفتی؟ خیلی نکره بوده. [بلال] رفت حلب و مسلمان‌های حلب [به توسط] او است. آقا جان من تو غصه نخور، ناراحت

نشو، اگر دشمن تو را ناراحت بکند و تو را بزند و این‌ها، می‌روی جایی که مسلمان درست‌کن می‌شوی. ناراحت نشو برای یکی به تو می‌گوید تو این جوری نیستی، چرا این جوری هستی؟ تو باید قربانت بروم نه [اینکه] مسلمان باشی، نه [اینکه] شیعه باشی، شیعه درست‌کن باشی، مسلمان درست‌کن باشی، خب بلال همین کار را کرد. چقدر الان آنجا چیز است و قبر دارد و بساطی دارد. «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه»، هر کاری به اذن خدا می‌شود، کسی اصلاً اذن ندارد که تو بروی پی اذن، آن اذن ندارد که.

بیا عزیز من دوباره می‌گویم ارتباط، ارتباط داشته باش، قربانتان بروم، فدایتان بشوم. هر چیزی را خدا حکم

رویش گذاشته، خیلی والله این قشنگ است که ملک بیاید به امرت بشود، آسمان تو را دعوت کند، عرش خدا دعوت کند، زهرای عزیز دعوت کند، امیرالمؤمنین دعوت کند، امام زمان دعوت کند. دعوت می کند؛ اما دعوت نداشته باشی، ببین امروز من چه می گویم. تو دعوت داری، دعوت نداشته باش، دعوت کسی را نپذیر، لاله الا الله. مگر پیغمبر نگفت یک لاله الا الله بگویی رستگار می شوی؟ پیغمبر راست گفت یا نه؟ حالا ببین چه کار می کند؟ این بنده خدا پیرمرد آمد [از پیش پیغمبر] و عمر به او گفت چه هست؟ گفت پیغمبر گفته یک لاله الا الله بگویی رستگاری، آقا زد در گوش یارو. این بیچاره، بنده خدا گریه کنان رفت، گفت یا رسول الله عمر

از من سؤال کرد، من هم گفتم خوشحال بودم، زد در گوشم. گفت عمر من به او گفتم، گفت شما هم گفتمی، می گوید اشتباه است. اگر یک لاله الا الله بگوید رستگار می شود دیگر نماز نمی خواند، دیگر نمی دانم جنگ نمی رود، جهاد نمی رود، صدقه نمی دهد، این رستگار است دیگر، این که نمی خواهد از رستگار بالاتر رود. ببین به پیغمبر چه چیز می گوید؟ این مردک عبادتی است، این مردک مقدس است، دارد یاد پیغمبر هم می دهد. پیغمبر حرفش «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» است، حرف خداست. مثل بعضی ها یک حرفی می زنند، چرا ایشان مثلاً به پیغمبرها ایراد کرده؟ من غلط کردم، خوب است؟ گه هم خوردم اما گه زنبور.

(صلوات بفرستید.)

من دارم تاریخات را نقل می‌کنم قربانتان بروم، این تاریخاتی که من نقل می‌کنم حواستان جمع باشد، شما این‌ها را، انبیاء را به غیر پیغمبر آخرالزمان نیاورید روی امیرالمؤمنین یا امام حسن، امام حسین، دارم هشدار می‌دهم، می‌گویم این‌ها منحصر به آنهاست. دوباره تکرار می‌کنم این‌ها [انبیاء] خلقند، خلق بالاخره اگر ما گناه می‌کنیم، آنها ترک اولی می‌کنند. اگر هم یک حرفی دارم می‌زنم می‌خواهم شما را هوشیار کنم، می‌خواهم شما ولایتتان کامل باشد. حالا همان هم ببین، همان هم داری مشابه درست می‌کنی. همان هم که داری می‌گویی موسی مثل امیرالمؤمنین است، همان هم

مشابه درست کردی، آیا حالات است یا نه؟ هنوز این حرف را نزد الان می‌زنم، درست است. مشابه درست نکن. تو یک وقت می‌روی مشابه درست می‌کنی، یک وقت پیغمبر را مشابه امیرالمؤمنین می‌کنی. امیرالمؤمنین می‌گوید تمام پرده‌های عالم کنار برود، به خداشناسی من اضافه نمی‌شود. یعنی چه؟ یعنی خدا را این جور شناخته. حالا [به ابراهیم] می‌گوید یک چهارتا مرغ بردار، می‌خواهم بهتر قلبم اطمینان پیدا کند، مگر تو اطمینان نداری به خدا؟ من حرف پیغمبرها را چیز می‌کنم؟ ایراد هست که من می‌گویم، من ایراد نمی‌کنم که. باز دوباره یک گل و گوشه‌ای ور و وور می‌کنند، تو ور می‌زنی، تو حالات نیست. تو هنوز در

مکتب نیامدی، تو هنوز در مذهب نیامدی، تو هنوز در دفتر ولایت نیامدی، برای خودت یک چیزی می‌گویی. (صلوات بفرستید.)

گفت آسوده خاطر که در دامن توام، دامن نبینم که در دامنش بروم. بیا راست بگوییم به امام زمان، بیا این شعر را نخوان، حسین راست حرف بزن. آسوده خاطر که در دامن توام، دامن نبینم که در دامنش بروم، دامن به غیر دامن تو بی محتوا بود، یعنی به درد نمی‌خورد دامن‌های مردم. کجا می‌روید؟ دامن توست اتصال به ماوراء بود، بیا برو زیر دامن کسی که اتصال به خدا بود. دو چیز است که من تکیه خیلی رویش می‌کنم، می‌بینم

تمام مردم بعد از رسول الله مبتلا به گناه، مبتلا به جهنم، مبتلا به دوزخ، مبتلا به نافرمانی خدا، مبتلا به غضب خدا، مبتلا به غضب رسول الله، مبتلا به غضب قرآن شدند. یکی اینها را خلق حساب می کنند، یکی دنبال خلق می روند. زهرای عزیز را خلق حساب کردند، من هر دفعه که می آیم یک دفعه یک روضه ای برای امام رضا می خوانم بالای سرش، هر دفعه می آیم یک روضه مادرش را می خوانم. آقا جان زهرای عزیز ما را خلق حساب کردند، کاش خلق حساب کرده بود. کاش خلق حساب کرده بود آن دو نفری که حالا این همه میلیاردها مردم دنبالش هستند، میلیاردها مردم اشتباه می کنند. حالا خلق حسابش کرده، کاش خلق حسابش می کرد،

یک زن عادی را اگر یکی بزند می گویند چرا این زن را زدی؟ یک زن عادی را بزنند می گویند چرا زدی؟ مردم حمایت می کنند، خدا می داند استخوان های من دارد آب می شود. گفتم خدا اگر من را نگه داری یک جایی، تمام آبهای آسمان را روی من بریزی، من می سوزم، ممکن است جسمم خنک شود، روحم خنک نمی شود. مگر من می توانم حسین را فراموش کنم؟ مگر می توانم زهرا را فراموش کنم؟ این ها دو جلسه بنی ساعده درست کردند، یک جلسه بنی ساعده درست کردند این ها خلیفه معلوم کردند. حالا امام حسین هم می گوید من کشته جلسه بنی ساعده هستم، یعنی مردم بدانید این دو نفر ما را خلق حساب کردند. حالا می گوید [حسین از دین

جدش] برگشته، هشتم ذی الحجه [از مکه] آمده خودش حلال [است]. من را خلق حساب می کنند، [می گویند] چرا تو نمی آیی مطیع خلیفه وقت بشوی؟ پس خون من را حلال می دانند، چرا؟ امام حسین را خلق حساب می کنند.

حالا این ها یک کمیسیون گرفتند، ای خدا من دارم می گویم جایی، مجلسی که حرف ولایت نباشد این جلسه بنی ساعده است. حالا این ها یک کمیسیون گرفتند، معاویه بود و ابوسفیان و یک عده ای، یک چند نفری این ها حساب کردند گفتند ما باید ارتباط پیغمبر را از علی، ارتباط علی را از پیغمبر قطع کنیم، اگر این ارتباط قطع بشود خیلی خوب است. عمر گفت می دانید

چه ارتباطی دارد؟ این تا زمانی که زهرا در خانه اش است ارتباط دارد. احترام دارد، می گویند داماد رسول الله است. اگر شما بخواهید قبول کنید، مگر [شخصی در جنگ جمل] نگفت او داماد رسول الله است، این هم ناموس رسول الله است، کجا بروم؟ حضرت فرمود بین حق کجاست؟ گفت باید چه کنیم؟ گفت باید زهرا را بکشیم، اگر زهرا را بکشیم ارتباط علی با پیغمبر قطع می شود، دیگر آن دامادی رسول الله از این قطع می شود. چه کنیم؟ زهرا را بکشیم. کجا می روید به حرف خلق که عبادتی تان بکند؟ من حجت را به شما تمام کردم، گفتم بیایید رفقا عبادتی نشوید. امروز می خواهیم بگویم عبادتی شدن کجا می رود؟ زهراکش می شوید. حالا گفت

که مغیره چند روز است علی نیامده، برو به او بگو بیاید، در صفوف جماعت بیاید. [بگو] چرا نیامدی؟ چون که پیغمبر فرمود کسی نیامد بروید ببینید مریض است؟ گرفتار است؟ این را زد به کار. منافق همیشه یک حرفی را نگه می دارد، می خواهد بزند به کار. الان چه حرفهایی را می زنند به کار؟ حالا چه کرد؟ رفت. زهرای عزیز گفت برو، هنوز غسل پدرم زمینش خشک نشده، علی دارد قرآن را جمع آوری می کند. آمد همین را گفت، [عمر] گفت برو این حرفهای زنانه را بگذار کنار، بیاید با خلیفه رسول الله بیعت کند، صفوف مردم به هم نخورد، صفوف مردم دو درقه ای نشود. حالا چه کار کرد؟ [زهرا] در را باز نکرد، [عمر] گفت مردم هیزم بیاورید، هیزم آوردند پشت

در خانه زهرا. گفتند [این] دری بوده که آنجا جبرئیل می آمده، گفت خلافت بالاتر از آن است. نمی توانم بگویم، خلافت بالاتر از آن است. حالا چه کار کرد؟ در نیمه سوخته [را هل داد]، حالا بشارت داد به معاویه: معاویه خوشحال باش من زهرا را کشتم، ارتباط علی را با پیغمبر قطع کردم، چنان فشار آوردم عضله هایش را خرد کردم. عضله می دانید چیست؟ این بندها، این انگشت، این ها یک عضله ای توپش است که این طور می کند مثل روغن گریس این طور می شود. گفت خرد کردم، کشتم زهرا را. حالا همین ها که اصحاب پیغمبر بودند چه کار کردند؟ حالا هر کار کردند، رفتند جماعت، پاشو برو جماعت. من دارم چه می گویم قربانتان بروم؟

ارتباط، کجا اگر ارتباط داشت این کار را می کرد؟ آدم بی ارتباط، آدم بی اعتبار، این مقصد دارد، می خواهد مقصد خودش را پیاده کند. (یک صلوات بفرستید.)

جان کلام این است که من می گویم، اگر تو ارتباط نداشته باشی مقصد خودت را می خواهی عملی کنی، داد می زنی و می گویم. من مقصد ندارم به این ارتباط داشته باشم، من ارتباطم با این است. عزیزان من یک قدری امشب روی این حرفها فکر کنید. به سی جزء کلام الله قسم اگر یک میلیارد خدا عمر به تو بدهد نماز شب کنی این [ارتباط بالاتر] هست، چون که این شناخت زهراست، شناخت ولایت است، شناخت توحید است این حرفی که من می زنی. توجه کن عزیز من، قربانت بروم،

فدایت بشوم.

حالا ریختند در خانه، (می خواستم یک نفسی بکشم، قلبم یک دفعه سخته نکند) ریختند در خانه، زهرای عزیز به قول ما بچه در دلش بود، بچه سقط شد. این بچه زیر پا رفت، آخر همه قبر دارند، کجاست قبر محسن زهرا؟ آمد طناب گردن علی انداخت، یک عده او را هل می دادند، حالا ببین این مسلمان ها کافر شدند، یهودی مسلمان شد. من گفتم خدا کاش من مثل آن یهودی بودم که مسلمان بشوم نه مثل این مقدس ها، از خدا خواستم. حالا [یهودی] یک دفعه بلند گفت لاله الاالله، محمد رسول الله. گفت تو که از خیبری ها بودی، چطور حالا مسلمان شدی؟ گفت وقتی [علی] آمد

خیبر را گرفت، هفت قلعه را روی هم ریخته بود. حالا طناب گردنش انداختند می کشند، معلوم می شود برحق است. حالا زهرا چه کرد؟ یک وقت گفت فضا بیا، علی را صدا نزد، فضا بیا به خدا بچاهم را کشتند. یک حالت غش به بدن زهرا افتاده، یعنی ضعف برده بود او را نه غش، حالا چشم هایش را باز کرد، فضا گریه اش گرفت. گفت علی کجاست؟ گفت علی را بردند مسجد، ای خراب شوی مسجد، آنجا هم گفتم خراب شوی. آنجا هم داد کشیدم گفتم خراب شوی ای مسجد که علی را با طناب بیاورند، این ها پشت مسجد گریه کنند. حالا چه شد؟ دید علی را دارند می کشند، سر طناب [را گرفت]، [بازوی زهرا] بازوی حیدر است، بازوی رسول الله است.

چهل نفر علی را می کشیدند، چهل نفر را ریخت روی هم. [عمر] یک دفعه گفت قنفذ دست زهرا را کوتاه کن، بعضی ها می گویند دست زهرا شکست. حالا دیگر کمک الان خواست، گفت یک دست به طناب و یک دست به پهلو، دستی دیگر کجاست حمایت ز حیدر کند؟

بیایید رفقا ما هم حمایت از حیدر کنیم. بیایید ما هم حمایت از زهرای عزیز کنیم. کجا می روی عزیز من؟ بیا، بیا قربانت بروم، به قول ما بیا و اگر تو این جور باشی با محبت می روی. الان شما والله این چیزها که می نویسید، این چیزها که می گویند، دارید افشای ولایت می کنید. الان زهرا به شما «هل من ناصر» می گوید، خیلی قدردانی کنید، خیلی زیاد قدردانی کنید که شما همه تان الان

دارید حمایت می کنید. شما خیلی از من بالاترید، شما دارید افشا می کنید، من حرف می زنم شما افشا می کنید. متوجهید؟ شما ان شاء الله امیدوارم قدردانی کنید.

خدایا عاقبتتان را به خیر کن.

خدایا ما را با خودت آشنا کن.

خدایا به این حرفها یقین کنیم.

خدایا این حرفها را در خودمان پیاده کنیم.

خدایا ارتباط ما را به حق امام زمان، به حق زهرای پهلوی شکسته ارتباط ما را با ائمه قطع نکن. این ارتباطمان را با شیعه ها هم قطع نکن.

خدایا تو را به حق امام زمان قسمت می‌دهم، همان که دارم به شما می‌گویم: ولایت، عدالت، سخاوت. خدایا این چیزها را به ما بده.

امام رضا ما مهمان تو هستیم، غذایمان را درست کردیم، کمال مان را هم درست کن.

امام رضا ما را تحویل بگیر.

امام رضا القا و افشا به ما بده.

امام رضا تو را به حق امام زمان، محبت امام زمان به ما بده.

آقا جان ما آمدیم خدمتت، گدایی آمدیم، ما گدای در خانه شما ایم. خدا حواله کرده ما بیاییم در خانه شما، ما

را و رفقای من را ناامید نکن. حاجت‌هایشان را برآورده کن. خواسته‌هایشان را برآورده کن.

خدایا امسال را سال آخر ما قرار نده. سال دیگر هم امام رضا بیاییم در خانه‌ات گدایی. تو را به حق امام محمد تقی یک چیزی در توبره ما بینداز. (با صلوات بر محمد)

یا علی